

چند نکته در تصحیح لغت فرانسوی

۲

- بخشش خورشید نام باشدم از عمر
- کریک شدم بیان سنجر (؟) و سنمار
- ✧ احتمالا بجای سنجر و سنمار «شوله و سنمار» یا «مخرو و سنمار برادر خنساء شاعره ۴۴»
- یا «چنان احياءه سنار» است.
- ✧ «فر فور» بچه تپه بود.
- ✧ بچه زائد است.
- «بالار» بچشم اندر بالار تنگری تو بروز شب بچشم کسان اندرون بینی کاه
- ✧ بچشم نیست و «بیام» است (بدلیل نسخه بدل حاشیه: بنام)
- «هور» خورشید بود، فردوسی گوید:
- بمان تا بیاید مه فروردین
- که بفزاید اندر جهان هوردین
- ✧ بجای فروردین «فرودین» است و دین در مصراع دوم شاید زین باشد
- «کنور» کندوله بود یعنی تیناک (؟) غله. ظاهراً بتوراک که در فرهنگها بمعنی انبار و
- مدفن غله آمده
- ✧ کبودر: گرمکی بود خرد در آب. خورش او ماهی خرد بود ...
- ✧ گرمکی بود خرد در آب و خورش ماهی بود ...
- «فامر» شهر است نزدیک فرخار و آنجا بدان نزدیکی بیابانی است که آهوی مشک، نافه مشک
- آنجا افکنند. قادری گوید:
- رسد دونسیم از لب مدح خوانش
- بدریای بیر (؟) و بیابان فامر
- ✧ مصراع اول چنین است ظاهراً: رسیده نسیم از لب مدح خوانش ...
- «غاطر» شهر است که در اوسرو بسیار بود، شاعر گوید:
- از روی تو سرای تو گشته است چون بهشت
- وز قامت تو کوئی گشته است غاطر
- ✧ مصراع دوم ظاهراً چنین است: وز قامت تو کوی تو گشته است غاطر
- «چرگر» سرود گوی بود.
- چرگر دیگر: مفتی بود، زینبی گوید:
- بوسه و نظرت حلال باشد بازی
- ✧ این غلط است. صحیح زوچر گراست نه زدوچر گر. و «چرگر» گزارش آراسته و نوسا،
- مفتی و کلمه وزیر از ریشه همین و چراست.
- «کسندر» نا کس بود. عنصری گوید:
- سزدارچه او نیز تکبر (؟) کند
- که شه نیکوئی با کسندر کند.
- ✧ در فرهنگ رشیدی بیت چنین آمده است:
- سزدمرد را اگر تکبر کند چوشه نیکویی با کسندر کند

«پهناور: پهنی بود، شاعر گوید:

بآتش در شود گرنی چو خشم از ست سوزنده بدریا در شود دور نه چو جوراوست پهناور.

بجای پهنی «پهن» است و بیت نیز چنین است:

بآتش در شود گرچه چو خشم اوست سوزنده بدریا در شود ورچه چو جوراوست پهناور.

«فرتور: عکس بود، شعر: فرتور می از قدح فتاده بر سقف سرا چو آب روشن»

«آیا» فرتور می «پرتوز می قدح» نبوده است؟

«فغشور: نام شهری در چین جای بتان و بتکران بود. اسدی گوید:

بیا سوداز رنج کی دور شد وز آنجا بشهر فغشور شد.

شاید مصراع اول چنین است:

«شپیور: نای رونین بود، اسدی گوید:

ز کوس وز زند و درای خروش (۲) ز شپیور و ز ناله نای جوش»

شاید کلمه زند، زنک باشد.

«یار: چون دو برادر بود و هر دو رازن بود آن زنان یکدیگر را یار خوانند.

«ظواهر یار، «یاری» است که امروز جاری میگویند.

«پروار: مجمره عود را خوانند و پرواری دیگر آنکه خود را پیروارند، شعر:

مجره را آتش لطیف بر افروخت عود پیروار بر نهاد و همی سوخت»

در مصراع دوم پیروار یا بخروار است و یا به فروار است بمعنی طاق و طاقچه و صفة

نه بمعنی مجمر. رجوع به لغت نامه در کلمه پروار شود.

«نهاز: پیشرومه باشد چون ارکاج (۲)، خسروی گوید:

«من ز خداوند تو نیندیشم هیچ علم ترا بیش نگیرم بهار.»

من ز خداوند تو نیندیشم هیچ (کذا) علم ترا بیش نگیرم بنهاز. (نسخه ن)

ضبط متن تصحیح قیاسی است و ظاهراً «هار» در اینجا بمعنی فضله و افکندگی انسانی و جانور»

آخر این چه تصحیحی است، مگر فصل فصل زاء معجبه نیست؟ و در مصراع اول نیز بجای نیندیشم

ندیشم است. نهاز در اینجا بمعنی امام و قدوه است.

«گراز دیگر: کوزه سرتنگ باشد بتازی آنرا قبیه (۲) گویند»

بجای قبیه شاید «قنینه یعنی شیشه» است.

«تخیز: کمینگاه بود. عسجدی گوید:

یکی ازدهای دمنده چو بادی یکی از تخیزش گزنده چوماری»

در مصراع دوم شاید چنین است: یکی در تخیزی خزنده چوماری»

«چغز؟ غوک بود آن که در آب بانگ زند و فاش (۲) گویند و بتازی غنجموس (کذا) گویندش.»

بجای فاش «قاس» و بجای غنجموس «غنجموش» است.

«فلرز: هر طعامی که بنواله بردارند. رود کی گوید:

این زن از دکان برون آمد چو باد پس فلرز نکش بدست اندر نهاد.»

در مصراع دوم مخفف پسر است.

«جلویز؛ مفسد است. ظاهر فضل گوید :
روانبودی زندان و بندوبست تنم
اگر نه زلفك مشكين اوبدی جلويز >

«مصرع اول شاید چنین است . روانبود برندان و بندبسته تنم
«گروز : طرب و شادی بود . خسروی گوید :
مهمان کرد شادی چندان بنعمتش
کز بهر ... خواجه کتی تو همی گروز

«در مصرع اول بجای مهمان کرد ظاهرأ «قارون نکرد» یا «نعمان نکرد» است .
«چون (در حاشیه) این بیت را اضافه دارند ، در حاشیه این بیت رودکی آمده که تصحیح آن
میسر نشد :

وردنه چیست و فروش (کذا) و خر می
بانك برزد از فروش) من = (گروز) و خر می
می خرامد چون کسی کومست گشت

«با گروز و خر می آهو بدشت
بوزنه جست و گریز اندر زمی
بانك برزد از گروز و خر می (رودکی)
فلما قارب الساحل و تب عن ظهره فارتقى الشجرة (باب القردة والغربان) .

«نغز : چیزی بدیع و عجیب باشد . بوشکور گوید :
بگوش که من نامه ای نغز ناک
فراز آورید ستم از مغز ناک >

«در مصرع اول بجای ناک و ناک است و قافیة نغز و مغز است .
«ژاژ : گیاهی بود که آنرا کنگر گویند و نره دوغ کنند . عسجدی گوید :

ژاژداری تو هستند بسی ژاژخوران
وین عجب نیست که تاژند سوی ژاژخران .
«در مصرع اول بجای خوران خران و در مصرع دوم بجای تاژند یا ژند است (شعوری)

«ژاژ یعنی کنگر نیست بلکه بمعنی کاکوتی است . کنگر آب دارد ولی کاکوتی آب ندارد . رجوع
به کلمة ژاژ در لغت نامه شود .

«راژ : قبه خرمن بود از غله . لیبی گوید :
پای او افراشتند اینجا چنانك
نوبر از کون راژها افراشتی . >

«در مصرع دوم بجای بر از کون > بزرگون > یا > بزرغون > : دی جانب زرغون بیکی
راه گذر بر .. (سوزنی) و بجای راژها > تاژها > است و تاژ بمعنی چادر و خیمه است .

«پوژ : میان لب بالا و بینی بود .
«ظاهراً صورتی از پوز و بتفوز است .

«غلیواژ : زغن باشد . لیبی گوید :
ای بچه حمدونه غلیواژ غلیواژ
ترسم بر بایدت بطاق اندر چه >

«مصرع دوم چنین است : . . . اندر بر چه .
«گر بیز : طراز باشد . رودکی گفت :

گر بزان شهر بسامن تاختند
من بدانستم که تنبل ساختند .
«در مصرع اول بجای با > بر > است (نسخة بدل باول هورن و صحیح است) و آقای اقبال نقل
نکرده است .

«میز : آب تاختن بود . خسروی گفت .

هر کر ابخت بارمند بود
 کو بتو مرده را از کور انگیز
 یا بگرداز پیر اندر شیر
 چیره گردو بکونش اندر میز
 گر کند هیچ گاه قصد گریز
 خیز نا که بکونش اندر میز . (حاشیه صفحه ۱۸۳)

در مصراع دوم بیت دوم و سوم بجای بکونش «بگوشش» است .
 مغز : دور سپوزی باشد . رود کی گفت :
 گفت خیز اکنون و سازره بسیج
 رفت بایدت ای پسر مغز تو هیچ

مغزیدن فعل آن است و مغز مغز دهنی است .
 «گرز : و کوپال لغت باشد . بوشگور گفت : (بدون شاهد)
 سر بی تن و پهن گشته بگرز
 نشان رنگ ماندونه فرو نه برز . (اسدی چاپ پاولهورن)
 «دیواز : اجابت بود .
 بیوار هم آورده است در باب راه و اصل آن بتواز است . رجوع به بتوازی و پدواز در لغت نامه شود
 «بجخیز : غلتیدنست بر چیزی . عسجدی گوید :
 چه سود کند که آتش عشقش
 دود از دل من بر انگیزد
 پیش همه مردمان و او عاشق
 جوینده بخاک بر ، بیجیخیزد .

در مصراع دوم از بیت اول چنین است : دود از دل و جان من بر انگیزد
 «پرواز : بر رفتن بود بهو او نشیمنگاه نیز بود .
 پدواز است .
 «ماز : مازو بود . مغلدی گوید :
 بطعم شکر بودم بطبع مادر یون
 چنان شدم که ندانم تر انگبین از ماز .
 بجای مغلدی مجلدی و مصراع اول چنین است . بطعم شکر بودم بطبع ماز یون .
 «مکیاز : مخنت بودویی ریش . کسایی گوید :
 عمر خلقان گر بشد شاید که منصور عمر
 لوطیان را تا زید ، هم تازو هم مکیاز بس .

بجای عمر خلقان شاید «عمر و خلقان ؟» است :
 «موز : تر کش بود ، و موز د بگر میوه ای بود در مصر معروف و موز مکی چون باتنگانی بود .
 طیان گوید : موز مکی اگر چه دارد نام
 نکتندش چو شکر اندر جام .
 گمان میکنم مرمکی را موز خوانده ، موز مکی شنیده نشده است و مرمکی است . که تلخ است
 مقابل شکر که شیرین است
 «کیلیز : تره است برگ آن پهن و بتازی جر جیر گویند .
 شاید کیکیز یا کیکیز (۲) است .
 «سنار : آبی بود تنگ نزدیک گل بیم باشد که کشتی را بگیرد . عنصری گوید :
 دمان همچنان کشتی مار سار
 که ارزان بود مانده اندر سنار
 بجای دمان ظاهراً «نوان» باشد .
 «سپاز : بزبان ما وراء الشهر چرخست بود و بمری معصر رود کی گفت :
 از آن جان توز لختی خون زرده
 سپرده زیر پای اندر سپارا
 بجای زر «رز» صحیح است